

چهره روز

۲۰سال عکاسی کیارستمی در گالری بوم



● شرق: هفت دوره عکس‌های عباس کیارستمی که ۲۰ سال عکاسی این سینماگر را دربر می‌گیرد، در گالری بوم به نمایش گذاشته می‌شود. «چهار فصل» عنوان این نمایشگاه است؛ منتخبی از هفت سری از عکس‌های عباس کیارستمی که در کنار یکدیگر تصویری جامع از زاویه نگاه او ارائه می‌دهند. این هفت سری عبارتند از: سفیدرفی، راه‌ها، مهتاب، درها، یادها، دیوار، سایه‌ها و پنجره رو به حیات که برخی از آنها برای نخستین‌بار در ایران به نمایش درمی‌آیند. هنرآلاین خبر داده این نمایشگاه به‌زودی آغاز به کار خواهد کرد. گالری بوم چهارم اسفند ۱۳۹۱ با نمایش عکس‌های دیگری از کیارستمی آغاز به کار کرده بود. کیارستمی بارها اعلام کرده فضای بصری و مفهومی عکس‌ها و فیلم‌هایش به‌هم نزدیکند و تاکید دارد «عکس‌های من، سینمای من را می‌سازد».عکس‌های کیارستمی در عین سادگی و صراحت در لایه ظاهری، از زبان هنری به‌مراتب پیچیده‌تر و نگاه کنایه‌ای‌تری برخوردارند؛ آثاری که عنوان گران‌ترین عکس‌های خاورمیانه را نیز به خود اختصاص داده است. آثاری که در گالری بوم ارائه می‌شوند متعلق به گنجینه این گالری است و جنبه فروش ندارند. گالری بوم در خیابان ولیعصر، بالاتر از نیاپش، ارمنان غربی، پلاک ۱۱ واقع است.

پیشنهاد روز

خانواده ناصر حجازی و سیدمهدی رحمتی همراه «متاستاز» می‌شوند

● شرق: خانواده مرحوم ناصر حجازی به تماشای اولین اجرای دور هفتم تئاتر «متاستاز» می‌نشینند. همچنین سیدمهدی رحمتی، دروازه‌بان تیم استقلال تهران، نیز خانواده مرحوم حجازی را همراهی خواهد کرد. در دور تازه اجرای متاستاز قرار است از خانواده مرحوم حجازی، اسطوره فوتبال ایران که چهارسال پیش به دلیل ابتلا به سرطان درگذشت، به‌عنوان همپا تقدیر شود. تئاتر متاستاز به موضوع همپایان بیماران مبتلا به سرطان می‌پردازد که تاکنون توانسته توجه قشرهای مختلفی از مردم و جامعه هنری و ورزشی را به کمپین «علیه متاستاز» جذب کند. دوره جدید اجرای این تئاتر، روز دوشنبه هفتم دی در تماشاخانه ارغنون آغاز خواهد شد. در ادامه کمپین-تئاتر متاستاز، پنجشنبه هفته گذشته اصغر دشتی، کارگردان این تئاتر، پرفورمنس خود را با عنوان «شال با مو... تاستاز»، با همراهی رعنا فرنود در ششمین‌روز از «سی پرفورمنس، سی هنرمند، سی روز» در موزه هنرهای معاصر اجرا کرد. دشتی درباره پرفورمنس «شال با مو... تاستاز» گفت: «نمایشگاهی از آثار فریده لاشایی با عنوان «در جست‌وجوی گذشته» در موزه هنرهای معاصر برپاست. به نظر می‌رسد که بهترین ایده پرفورمنس، طرح موضوع فریده لاشایی، مبارزه او با سرطان و مسئله همپا در دوران بیماری این هنرمند است. در این پرفورمنس قطعاتی شامل تجربه‌هایی از همپاهای مختلف در فضای موزه هنرهای معاصر در کنار آثار فریده لاشایی اجرا شد. همچنین خانم رعنا فرنود، نقاش معاصر، نیز به‌عنوان یکی از صمیمی‌ترین دوستان خانم لاشایی، از دوران بیست‌وچندساله بیماری و همراهان ایشان و اینکه در دوران بیماری این هنرمند به مسئله همپا فکر شده، صحبت کردند». از دیگر اتفاقاتی که در راستای کمپین- تئاتر متاستاز رخ داده می‌توان به برپایی «کافه همپا» اشاره کرد. این تئاتر از تاریخ ۱۹ تا ۲۷ دی در تماشاخانه ارغنون اجرا می‌شود و بعد از آن به تالار مولوی می‌رود. علاقه‌مندان برای تهیه بلیت این نمایش می‌توانند به آدرس www.tiwall.com مراجعه کنند.

۹۵۶ نجف قولا مبارکه

ردیف	نوع فراخوان	شماره	تیه و اجرای عملیات پوشش ورق های اطراف مونیترینگ های سقف فولاد سازی	موضوع	مهلتارسال مدارک	مدیریت مرتبط
۱	عمومی	۴۸۴۰۸۱۸۸	تهیه و اجرای عملیات پوشش ورق های اطراف مونیترینگ های سقف فولاد سازی		۱۳۹۴/۱۰/۱۵	قرار دادهای خرید
۲	عمومی	۴۸۳۴۶۶۳۷	انجام عملیات طراحی و مهندسی، ساخت، حمل، نصب، تست و راه اندازی، آموزش و تضمین عملکرد نمونه گیری اوتوماتیک بر روی خط کامیون ریز در واحد واکن پر دانه		۱۳۹۴/۱۰/۱۵	قرار دادهای خرید
۳	عمومی	۴۸۴۰۸۳۰۰	انجام عملیات فوروار دینگ محصولات صادراتی شرکت فولاد مبارک		۱۳۹۴/۱۰/۲۳	قرار دادهای خرید
۴	عمومی	۴۸۴۰۵۳۷۰	نگهداری و تعمیرات کلیه اسانسور های کارگاه های خطوط تولید و ساختمان های اداری شرکت فولاد مبارک		۱۳۹۴/۱۰/۲۶	قرار دادهای خرید
۵	عمومی	۴۸۴۱۰۱۶۸	انجام عملیات تستشو و اتوبغار کار پرسنل شرکت فولاد مبارک		۱۳۹۴/۱۰/۲۰	قرار دادهای خرید
۶	مزایده	۹۴۰۹	فروش اقلام ضایعاتی		۱۳۹۴/۱۰/۲۸	خرید مواد مصرفی

جهت دریافت اسناد و کسب اطلاعات بیشتر به نشانی www.msc.ir بخش خرید و تامین کنندگان مراجعه و طبق راهنمای موجود نسبت به انتخاب مناقصه مورد نظر از طریق سیستم ارتباط با تامین کنندگان (SRM) اقدام نمایید و جهت فراخوان های ارزیابی کیفی و مزایده ها نیز به لینک اطلاعیه ها مراجعه فرمایید.

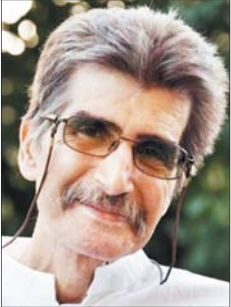
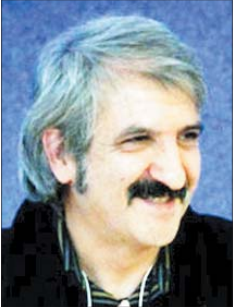
روابط عمومی

شرکت فولاد مبارک اصفهان

اهدای جایزه برترین نمایش نامه سال ۹۳ به علیرضا نادری

«کوکوی کبوتران حرم» مدالیوم استادمحمد را برد

بهناز شیربانی: سالن اصلی تئاتر شهر، پنجم دی‌ماه میزبان بسیاری از بزرگان تئاتر بود؛ افرادی که در نخستین جایزه محمود استادمحمد یاد و خاطره او را زنده کردند. در این مراسم پیش از اهدای جایزه برترین نمایش نامه سال ۹۳، از خسرو حکیم‌رابط تقدیر شد. پیش از تقدیر از حکیم‌رابط، محمد چرمشیر درباره زندیاد استادمحمد گفت: دغدغه همیشگی محمود استادمحمد این بود که بر سر جوانان نسل‌های آینده چه خواهد آمد، این دغدغه همه بزرگان ماست. معلمان ما همواره نگرانند که آنچه آموخته‌اند درست و بجا به دست نسل‌های بعد رسیده است یا نه؟ اگر مجازاتی باشد منوجه ما خواهد بود که نتوانستیم به‌درستی دغدغه استادان خود را به نسل بعد منتقل کنیم. حکیم‌رابط بعد از دریافت جایزه‌اش گفت: من ۶۶سال است که معلم هستم و از این ۶۶ سال، نیم‌قرنش را در دانشگاه‌ها درس داده‌ام. البته نه آن زمان دویستان اجرا و به رسمیت شناختند و نه الان رسمی شده‌ام و همه این مدت به‌عنوان یک حق‌التدریسی کار کرده‌ام اما خوشحالم که رسمیتن را از مردم زمانه خودم می‌گیرم. همیشه در آثار من تلخی وجود داشته است چون زبان هنر تلخ است. در این مراسم از صالح پناهی، از چهره‌های قدیمی تئاتر لاله‌زار و مسئول کارگاه دکور تئاتر نصر، برای یک عمر فعالیت در تئاتر نصر تجلیل شد. اما مهم‌ترین بخش این مراسم اهدای نخستین جایزه محمود استادمحمد به برترین نمایش‌نامه سال ۹۳ بود. این جایزه به علیرضا نادری برای نگارش نمایش‌نامه «کوکوی کبوتران حرم» اهدا شد. نادری در این مراسم حضور نداشت و رضا شاهدیانی، نویسنده جوان تئاتر، به نمایندگی از او جایزه را دریافت کرد. علیرضا نادری در متنی که در غیابش توسط شاهدیانی خوانده شد، به اهمیت این جایزه اشاره کرد و البته توجه حاضران را به بهترین‌هایی که همیشه غایب هستند جلب کرد که با وجود مطالعه و نگارش مداوم و کیفیت خوبی که در کارهایشان دیده می‌شود، آثارشان دیده، خوانده یا اجرا نمی‌شوند. نادری نوشت: «متأسفم که امکان حضور در مراسمی با این اهمیت را نداشته و برای خاطره محمود، مانای استادمحمد عزیز نیز توضیح دادم و از شما همکاران محترم، نمایش‌نامه‌نویسان و داوران محترم و حاضران هم، فروتنانه بخشش می‌خواهم. اهمیت این مراسم نه به دلیل جایزه‌ای‌ست که امشب و باافتخار از بنیاد محمود و برای کوکو دریافت می‌کنم، چون این نمایش‌نامه اجرا و چاپ هم شده است و کار او با من و کار من با او تمام است. اهمیت این شب برای من در این بود و هست که آنجا باشم و به‌عنوان کسی که جایزه‌ای دریافت می‌کند، یادی را یادآوری کنم؛ از عصری که شاه امشب این جشن- محمود استادمحمد- زنده بود، تازه به وطن برگشته و بازبین جشنواره نوزدهم فجر شده و با چندنفر دیگر به سالن درحال‌نابودی آن زمان اداره تئاتر تشریف آورده بودند... دوستانم در گروه زیتون، سال قبل در بازیبنی نهایی، زهرِ



مردودی چشیده و هنوز «داغ یک‌سال عمر سوخته» بودند و من هم زخمی‌تر از آنها. اجرا که تمام شد، از بین جمع بازیبن‌ها برخاست و کاملن غیرقانون مرسوم، عریان نظرش را گفت و حرفی زد که آن‌قدر فروتنانه و مری‌وار بود که در عمرم شاهد و شیرینی‌اش را فراموش نمی‌کنم، تکرار این جمله و در این جمع، ادای دین من به اوست که فروتنی و توان او را به‌عنوان یک مربی به جمع حاضر منتقل کنم؛ وگرنه همه دوستان من خوب می‌دانند، این من، روزگار کار و کوشش و موفقیت، خودخواهی دیگرآزارانه نداشتنم و اگر هم گاهی غروری با من بود آن را چون تگت به هیچ جمع‌ی نمی‌بردم. این سال‌ها که از خودم می‌پرسم: «مگر با روزهای رفته زندگی چه کرده‌ای؟»، دیگر در تنهایی هم با غرور قهرم و تائبه‌ای به این‌همه شکست نمی‌بالم!!!!!! محمود استادمحمد در آن عصر طلایی جوانی، گروه زیتون و بسرّ ماه ملت - محسن علیخانی- و من را چنان مست کرد که مگر بمیریم و مستی از آن بهتر را بجوشم!

ایستاد. سیکار روشن لای انگشتانش. کمی لرزان. اما با غرور باغبانی که درختی به ثمر رسیده را می‌بیند گفت: «ساعدی اگر بود زانو می‌زد. نیست. من در برابر این اجرا زانو می‌زنم...» هیچ جمله‌ای در زندگی من، که وقتی تشویق بشوم کوه می‌کنم، این‌همه خاطره‌انگیز و برانگیزاننده نبوده و دیگر از کسی شنیده‌ام! ۱۲ سال شنیده‌ای؛ این چیست نوشته‌ای!! و حالا چی را با تأکیدی دیگر می‌شوی!؛ شاید ندانید «شی چی کان» اسم مکانی است که نیاکان ما به دادگاه داده‌اند، هنگامی که تن پسین در برابر داوران نهایی می‌ایستد و بایست بایستد و پرشش را پاسخ کند! از کلمه پاک سوروش برسید که تورکیست، برسید معنا سخن می‌گوید! خاطره تابناک این مرز مربی را در آن عصر به شبی پیوند و پل می‌زنم که مرا به معلمی فروتن از نسل نویسندگان بزرگ ایران پیوند و پل زد؛ اکبر رادی. آن سال داور بود. من در تمام عمرم دو سی‌تایی در محضرش بودم. سی‌تایی

«کوکوی کبوتران حرم» مدالیوم استادمحمد را برد

دوم پای پلکان صحنه باشکوه تالار وحدت بود... مثل اسطوره‌هایی که دیگر مگر در خواب دیده شوند با صدایی نرم انگشت اشاره‌اش را در هوا چرخاند، به من نگاه کرد و بی‌انکار اهمیت شادی‌ام انکار خواست نقطه پایانی بر «انگاره و خیال و توهم موفقیت و پیروزی در حیات هنری» بگذارد، گفت: «ما در آغاز هزاره سوم هستیم، پسر...» و چشم‌اندازی بزرگ نمایش داد. درباره رادی دیدم اگر امشب در جمع شما نگرشش بود در مجلس امشب همین کافی، اما کشف محمود مرا پای پلکان تالار وحدت برد و این پل و پیوندی‌ست که یک مربی کاربلد و یک کولی فروتن از خرابه اداره تئاتر به تالار وحدت باشکوه و آن مردی می‌زند که همه تالار وحدت را برپای یک نقطه‌ای کوچک کرد و بالای رای هزاره گذاشت و حرارت را از من گرفت و قرن را به هیچ.

این دو اکنون در میان ما نیستند...

بر خود لازم دیدم اگر امشب در جمع شما نیستم اهمیت ایستادن باحترام، روبه‌روی جوانان این سرزمین را، برای شما که بهتر از من می‌دانید یادآوری کنم. من خاطره درخشان محمود استادمحمد را در برابرشان تکرار کرده و چون او در برابر تک‌تک آنها زانو زده تشویق‌شان می‌کنم و چون اکبر رادی همه تئاتر ایران را چون نقطه‌ای کوچک و تار و فقط در تهران پر از فلاکت شده، نشان‌شان می‌دهم و هزاره را برایشان توضیح می‌دهم... و زنان مادری‌مان را که مضمحل شده است و تیرآز پر فروش‌ترین نمایش‌نامه‌هامان را که از جمع انگشتان جمع خضار این جشن بیشتر نیست. این فلاکت اکنون، نتیجه قرعه‌کشی نیست و از آسمان هم فرود نیامده، ما همگی نتیجه و تیشه بر نتیجه‌های همیم. و با سپس از مانای استادمحمد و بنیاد محمود، جایزه خودم را باافتخار از بنیاد دریافت کرده و با رضا شاهدیانی به نمایندگی از نسلی که با شور، انکار از آینده می‌آید و از گذشته، خوب خبر دارد؛ اما دریغ که تنها ورق می‌خورد و کمتر خواننده و شنیده می‌شود، تقسیم می‌کنم...».

شاهدیانی که به نمایندگی از نادری در این مراسم حضور داشت، به «شرق» گفت: علیرضا نادری نکات مهمی را در یادداشتش ذکر کرد. یکی از آنها این است که بگذار تاریخ درباره توقضات کند و هر اثر هنری در شرایط تولید ممکن می‌شود و دآوری هنری رکن اساسی شرایط تولید است و پرشش اینجااست که برای آینده تئاتر کشور چه برنامه‌ای وجود دارد؟ و آیا برنامه‌ای برای دانشجویان تئاتر یا افرادی که تجربی در این زمینه کار می‌کنند و هرروز به تعدادشان اضافه می‌شود صورت گرفته است؟ در این مراسم محمد چرمشیر، محمود دولت‌آبادی، فرهاد قائمیان، قطب‌الدین صادقی، هادی مرزبان، حبیب دهقان‌نسب، رؤیا نونهالی، پرستو گلستانی، ناصر آویژه، آهو خرمدن، محسن زهتاب، نادر برهانی‌مرد، مرتضی ضرابی، شهرام کرمی و مهدی شفیعی حضور داشتند.

انجمن نقاشان بیانیه داد، مدیر مرکز هنرهای تجسمی استقبال کرد



به وجود نیامد. بعد از انتشار خبر استرداد آثار موزه هنرهای معاصر تهران از آمریکا، بار دیگر شرایطی به وجود آمد تا بتوانیم نگرانی‌های خود را بیان کنیم». او افزود: «موضوع دیگری که عزم ما را برای صدور این بیانیه جزم کرد، اقدام موزه قطر بود. این موزه برخی از آثار ایرانی را به نمایش گذاشته و در توضیح آنها نوشته است آثار قاجاری، صفوی و دربار برخی دیگر از کارها عنوان کرده است که درباره شاکر هستند و اسمی از ایران ذکر نشده؛ این موضوع بسیار نگران‌کننده است چون نه‌تنها قطر بلکه کشورهای اطراف هم مدعی آثاری هستند که مربوط به ایران است. ما حتی فکر کردیم در نامه‌ای به موزه قطر به آنها پیشنهاد دهیم که می‌توانیم کارشناسانی برای معرفی اثر و تکمیل اطلاعات بفرستیم و از این طریق اعتراض خود را نشان دهیم چراکه قطر سرمایه‌گذاری زیادی روی هنر انجام داده و از این طریق در حال ساخت تاریخ برای خود است».

در بخش دیگری از این بیانیه به واگذارشدن موزه هنرهای معاصر اهواز به بخش خصوصی اشاره شده است که مظفری درباره اعتراض انجمن نقاشان دراین‌باره، گفت: «بعد از اینکه موزه اهواز به بخش خصوصی سپرده شد، نمایشگاه «آبی ایرانی» را برگزار کرد که تعدادی از اعضای انجمن ما هم در آن حضور داشتند. با برپایی این نمایشگاه، تا حدی نگرانی ما درباره واگذاری موزه به بخش خصوصی برطرف شد و امیدواریم از این پس هم این نهاد خوب عمل کند بااین‌حال شاهد سپردن امور به بخش خصوصی هستیم. درصورتی‌که دولت موظف است به موزه‌ها رسیدگی کند و بودجه‌ای در اختیار آنها قرار دهد. ما هر زمان این دغدغه‌ها را بیان کرده‌ایم، با پاسخ کمبود بودجه مواجه شده‌ایم و همین موضوع باعث شده اقدامی صورت نگیرد». مجید ملانوروزی، مدیر مرکز هنرهای تجسمی و موزه هنرهای معاصر تهران هم در واکنش به این بیانیه به «شرق» گفت: «بیش از هر چیزی از اینکه انجمن‌ها، نهادها و هنرمندان هنرهای تجسمی به مسائل این حوزه حساس هستند و واکنش نشان می‌دهند، خوشحالمیم. درباره بیانیه‌ای که در رابطه با خروج آثار از موزه هنرهای معاصر منتشر شده، باید یک‌بار دیگر توضیح بدهم که ۱۵ سال قبل

یادداشت روز

نگاهی تحلیلی بر مان کیچ‌گاه دژکام بد، بد است

مهدی افشار . استاد دانشگاه

● پس از خواندن رمان میراند فکر می‌کنم بی‌آنکه خود وقوف داشته باشم و به‌اصطلاح در ناخودگاه خویش دنبال نام «اکنون‌آشنای» کاوه دژکام بودم تا روی جلد کتابی با صفحه عنوان رمان دیگری، آن نام نقش‌زده باشد و از حسن تصادف در یکی از کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه با کتاب گنج‌گاه برخورد کردم. واقع امر اینکه نام دژکام در وهله نخست نگاه مرا به خود نخواند که این شیوه ثبت کلمه «گنج‌گاه» بود که توهمم را جلب کرد و سپس تصویر غریبی که روی جلد نقش بسته بود. نویسنده عالما و عامدا کلمه «گنج‌گاه» را جدا و منفصل نوشته که نشان دهد مقصودش از گنجگاه، آن بخشی از سر نیست که آسیب‌پذیر است که واژه «گاه» در معنای زمان و مکان به کار رفته است و در این ترکیب به معنای زمان و مکان گنجی است. در ابتدا دلیل این جلدنویسی برایم روشن نبود ولی وقتی کتاب خوانده شد و نوحمات دو قهرمان با بهتر است گفته شود دو شخصیت اصلی قصه که در دو برهه زمانی متفاوت زندگی می‌کرده‌اند، خوانده شد؛ دانستم چرا عنوان کتاب، این‌گونه ثبت شده و فراترر مفهوم مبهم تصویر روی جلد و قرارگرفتن کلاه مخملی جاجل‌های دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ روی سری را دریافتیم که مغزش از پس حباب سر دیده می‌شود و یحتمل نشان از پروردگی صاحب مغز دارد. وقایع داستان به سال‌های دهه ۳۰ و ۴۰ بازمی‌گردد و مکان آن قزوین است و چهره شاخص داستان، صفدر، جوان حدوداً ۳۰ساله‌ای است که نماینده جریان ضداجتماعی لمپنیسم است. با پیروزی انقلاب چهره جامعه نیز تغییر می‌یابد و ابوالقاسم، همان کودکی که از زیر آوار بیرون کشیده شده، اکنون جوانی است فاقد درکی درست از مناسبات اجتماعی و اقتصادی؛ آقا صفدر پیش از مرگش سند باغچه لواسان را که تنها مایملکی است که برای او به جای مانده بود به نام ابوالقاسم می‌زند و این جوان زمانی به قزوین وارد می‌شود که برادر می‌خواهد با مرگ موش کار خوارش را تمام کند و ابوالقاسم از نظر برادر همان فرشته نجات است که خوارش را به عقد او درمی‌آورد و او را روانه لواسان می‌کند.به دنبالآمدن سروش، فرزند مهوش به یاری همسایگان لواسانی که مردمانی پاکدل هستند و هنوز صابون فرنگ شهری به جامه‌شان نخورده و سپس سر را رفتن مهوش و مدتی بعدتر رونق ویلاسازی در لواسانات، باغچه را مرغوبیت می‌بخشد و ابوالقاسم به لطف همان همسایه‌ها و حمایت بازفروشی‌که که نشنه‌ای از انسانیت در نهادش است، صاحب آپارتمانی و شغل نگهبانی در حوالی دارآباد می‌شود و سروش سرانجام تحت حمایت مهندسی قرار می‌گیرد که متخصص ماشین‌الات بافندگی است. با مرگ زود هنگام ابوالقاسم، سروش نوجوان تنها می‌شود و این مهندس معتمد، یعنی همان عمو ممد است که آیین انسانیت را به سروش می‌آموزد. دژکام با پیچیدگی‌های مغز انسانی‌اش نشانست و می‌داند این مغز هزارا پیشه و هزارنیرنگ چگونه به غرایز پاسخ می‌گوید تا اخلاقیات نه‌ایندیه‌شده را فریب دهد و زمانی که سروش از سر تنهایی و نیاز با بدکارهای آشنا می‌شود و به یک جبر روانی و جسمانی پاسخ می‌گوید، ذهن فربیکار معضای را می‌سازد که این تصور را پیش می‌آورد که حادثه به سراغ او آمده نه آنکه او به سراغ حادثه رفته باشد. سروش نسل سوم بعد از صفدر است، در فضایی کاملاً متفاوت متولد و بزرگ می‌شود و ارتباطش به کل با خاندان صفدر و دایی‌اش قطع شده است و زیر نظر انسانی شریف چون مهندس معتمد که خود همسر و فرزندانش را از دست داده؛ پرورده و بالیده می‌شود و دانشگاه‌دیده و متخصص شده و طبعا رابطه‌اش با لایه‌های فوقانی جامعه برقرار می‌شود و سرانجام دختر کارخانه‌داری شفته او می‌شود و یکی از صحنه‌های زیبای این رمان خواستگاری‌رفتن سروش همراه با مهندس معتمد و گفت‌وگوی آنان با پدر ششیم است که در یادماندنی است و مخصوصا نم‌ی‌نویسم که خواننده خودش به دنبال این گفت‌وگو بود و لذتش را ببرد. دژکام، لاقال در این دو رمانی که از او خوانده‌ام، رمان‌نویس رئالیستی است و اهل نوشتن رمان‌های «عاقبت به‌خیر» یا happy end نیست و برخلاف رامتیسیسم که فرجام هرکس همانی است که خواننده انتظارش را دارد، یعنی آدم‌های بد، بد می‌بینند و آدم‌های خوب، عاقبت خوشی پیدا می‌کنند، سروش‌تنی که نویسنده برای سروش رقم می‌زند همه شادگامی نیست، همچنان که در جاری زندگی واقعیت‌های تلخ و شیرین زندگی نیز جریان دارد و پس از ازدواج نیز سروش با مشکلاتی مواجه می‌شود، اما آنچه رمان را خواندن‌تر می‌کند عنصر آگاهی‌بخشی است، عنصر هشدار است، بی‌آنکه باب اخلاق را بکشداید و خواننده - لاقال صاحب این قلم - پس از خواندن رمان وسوسه‌ای یقه‌اش را گرفته که بنویسد لمپنیسم تنها به جهت ماهیت ضداجتماعی‌اش سرانجام به در به در و رنج لمین منتهی نمی‌شود که با توجه به آنچه بر فرزندان صفدر گذشت و می‌گذرد، خواننده را به این سوی هل می‌دهد که بگوید بدبختی و گرفتاری‌های لمپنیسم به صورت ژنتیکی چون سیفلیس به نسل‌های بعدی نیز انتقال می‌یابد.